

دربوز حوالی ظهر برای مصاحبه ای خارج از دفتر روزنامه بودم که تلفن همراهم زنگ خورد. از دفتر سردبیری بود. گفتند ادامه مصاحبه با خانواده شهید حاج حسن طهرانی مقدم را بیاور که فردا تمام صفحه کار شود. قسمت اول گفت و گو با همسر و دختر شهید طهرانی مقدم یکشنبه چاپ شد و قرار بود بخش دوم آن یکشنبه هفته آینده در همین صفحه فرهنگ مقاومت منتشر شود اما از صبح مردم تماس گرفته بودند که مصاحبه را کامل منتشر کنید. - و برخی هم برای آرشویشان می خواستند و ... به این فکر می کردم که سال ها در گمنامی و بی نامی، بی مزد و بی ادعا، پای پادگان و آزمایشگاه تحقیق و تجربه عرق بریزی و موسیبد کنی و دست آخر جانت را بگذاری تا امروز جتی به حزب اللهی های لبنان هم تکیه بدهند به موشک های حاج حسن و به ریش سپر موشکی صهیونیست ها بچندند چه برسد به جوان های خودمان که تا قلدرهای مفتحک ینگه دنیا از گزبته های روی میز حرف می زنند موشک های حاج حسن را در پیش روی می گذارند و شناسنامان می دهند. آنچه می خوانید گفت و گوی کامل با همسر و دختر شهید حاج حسن طهرانی مقدم است.

ابتدا بپردازیم به آن چه بعد از شهادت حاج حسن طهرانی مقدم رخ داد
همسر شهید: به خاطر کار حساس ایشان بخصوص در این چند سنال اخیر همیشه این احساس خطر را داشتیم که احتمال خیلی زیادی این حادثه برای ایشان پیش بیاید. خصوصا اینکه خود ایشان در ماهها و روزهای آخر حالت عجیبی داشتند که این حالات حاجی برای من غیر عادی بود و من را به یک دلشوره و اضطراب عجیبی می کشاند. این اضطراب شاید نزدیک به شش ماه طوری بود که وقتی ایشان شبها دیر می آمد، من در حیاط منزل دائما راه می رفتم و دعا می کردم. نه این حس که ایشان قرار است شهید بشود بلکه حس می کردم خطر دیبال ایشان هست و یک عده می خواهند او را از جایگاهی که دارد پایین بیاورند. من برای خودم ایشان را یک الگو و نمونه می دانستم. همیشه دعا می کردم که حاج حسن کسی است که سال های سال زحمت کشیده، تلاش کرده، از وجود خودش، از زندگی خودش، از بچه های خودش، از هر آنچه دوست داشته گذاشته برای کارش، از خدا می خواستم نتیجه اش عاقبت به خیری باشد و آن چیزی که خودش از خدا خواسته برایش فراهم شود. بعد از نماز مغرب و عشاء بود که خبر شهادتش را آوردند. خدا را شکر کردم، هیچ عکس العمل تندی نشان ندادم و این هم لطف خداست و فقط آه «الله و انا الیه راجعون» به زبان آمد. همیشه خودشان می گفتند تا وقتی من زنده هستم شما عزت دارید و وقتی من نیاشم عزت شما خیلی بیشتر خواهد شد. من می گفتم ما دوست داریم همیشه شما بمانید. مطلبی هم که دائم می گفتند این بود که کاری که ما می کنیم بسیار حساس است و اهمیت دارد و اصلا صرف ایران نیست که از این کار استفاده می کند بخصوص برای خودش این مهم بود که می گفت می خواهم روی این موشکها برنم "ساخت شیعه" و اعتقاد داشت این موشکها در واقع اختراع شیعه است و بعدها خواهند فهمید که ما به نشان الله چه کار بزرگی انجام می دهیم همیشه می گفت به اذن خدا و کمک اهل بیت(ع) کاری خواهیم کرد که آیندگان خواهند فهمید چقدر اهمیت دارد. حتی آقا هم که آن روز اینجا تشریف آورده بودند و سه ربع - یک ساعت از شخصیت حاج حسن حرف زدند به این سبب اشاره کردند که حاج حسن در کار خودش آن قدر سریع و تند و پیش می رفت که من نتج که می داشتم و مانع می شدم که جلوتر نروید. واقعیت هم این است که ایشان تلاش می کردند تا به نتیجه برسند. من این طور احساس می کردم که با این پختگی که از جنگ و بعد از آن به دست آورده بود، فکرش شده بود فکر خدایی، عملکردها، کارکردها، تمام وجود ایشان شده بود الپی، حتی مقام معظم رهبری اشاره کردند که ایشان خالص و مخلص بودند. دختر شهید: سراپا اخلاص بودند.

همسر شهید: بله سراپا اخلاص.

سؤال: **شوهره که ایشان نسبت به وجه بین المللی کارشان**

داشتند ظاهرا خارج از ایران هم شناخته شده بودند. به این

واسطه شما هم دیداری با سید حسن نصرالله داشتید. درباره

این دیدار بفرمایید.

همسر شهید: بله. ما رفتم بیروت و با تمام محدودیت های امنیتی جایی را قرار گذاشتند و ایشان آمدند دیدن ما. گفتند من به تبعیت از رهبر انقلاب خودم می آیم به دیدن خانواده شهید. ایشان خیلی با عظمت و بزرگی از حاج حسن یاد می کردند. برای خانواده ما هم غیر قابل باور بود که سید حسن نصرالله کجا، ما کجا! اما خب با تعریف های که ایشان کردند ...

یعنی وقتی شما می رفتید لبنان نمی دانستید چنین قرار ی هست ؟

همسر شهید: چرا گفته بودند و دعوت کرده بودند. بعد از شهادت حاج حسن فقط با یک پرواز ویژه از لبنان، برخی از مسئولین حزب الله آمدند اینجا برای تسلیت گفتن به خانواده. قبل از چهلیم آمدند. آن موقع من از کسانی که مسئول این گروه بودند درخواست داشتم که حاج حسن عاشق سید حسن بود و البته دائما هم دیدار داشتند. طوری که سید حسن شخصیت ایشان را کاملا می شناخت. به هر حال مقدمات دیدار را آماده کردند تا تعید ۹۱ و ترتیبی دادند تا ما برویم لبنان و ایشان را ببینیم.

آن جلسه چطور برگزار شد؟

دختر شهید: در لبنان بعد از چند بار جابه جایی که انجام دادند ما را داخل یک ساختمان برندن و بعد از مدتی خود سید حسن نصرالله تشریف آوردند و با زبان فارسی با ما صحبت کردند. ایشان بسیار نورانی بودند و ما بعد از حضرت آقا چنین روحانیت و عظمتی را در چهره کسی ندیده بودیم. گفتند من خیلی به ایشان ارادت داشتم و اگر ما در جنگ ۳۳ روزه موفق شدیم به کمک موشک های ساخته شده توسط ایشان بود، از صلابت و همتشان خیلی صحبت می کردند. خیلی به ما تاکید می کردند که قدر رهبری را بدانید و می گفتند هر صحبت آقا که پشخی می شود همان موقع گوش می دهیم و یادداشت می کنیم و عمل می کنیم. ایشان می گفتند عجیب است که در ایران بعضی ها به صحبت های آقا توجه نمی کنند. حتی در ابتدای صحبت، مهم ترین و ویژگی پدرم را ولایت پذیری گفته بودند. مهم ترین ویژگی حاج آقا اینست بود که گوش به فرمان رهبری بودند و اگر بعضی وقتها میل و نظر خودشان چیز دیگری بود اما باز به نظر آقا توجه می کردند. جناب سید حسن گفتند در حزب الله حرف های آقا مثل گوهر می ماند و سعی می کنیم به آن خیلی توجه و تکیه کنیم. حاج آقا ضربه سختی به اسرائیل زد و ما باید سعی کنیم کاری نکنیم که فقدان این افراد حس شود و اسرائیل را خوشحال کند.

این پرچم حرم اباعبدالله هم ظاهرا ایشان هدیه داده اند ... دختر شهید: بله. سید حسن از تک تک ما دلجویی کردند و گفتند من می خواهم بهترین چیزی که دارم به شما بدهم بدم و پدرم با ارزش ترین چیزی که دارم پرچم امام حسین(ع) است که اخیرا برای من از گنبد حضرت اباعبدالله آورده اند و من این پرچم را به شما هدیه می دهم. ما هم این پرچم را قاب کردیم و گذاشتیم در این اتاق که

حالت حسنیه دارد و هر هفته اینجا مراسم داریم. حالا واقعا خود ما همه تکبیرها همین پرچم است.

پس شهید طهرانی مقدم در رابطه با حوزه کاری خودش

رابطه ی قوی با حزب الله لبنان داشت.

همسر شهید: بله سید حسن نصرالله می گفتند هر زن شیعه ای که با امنیت در خیابان های لبنان قدم می زند مدیون حاج حسن و به برکت امتثال حاج حسن طهرانی هاست.
شما از ارتباط شهید طهرانی مقدم با حزب الله اطلاع داشتید؟

دختر شهید: قبل از شهادت پدرم به دعوت شهید عماد مغنیه که معروف به حاج رضوان بود به لبنان رفتم. من ۱۲ - ۱۴ سالم بود.

فکر نمی کردم ایشان نفر دوم حزب الله باشند. مثل یک محافظ دنبال ما بودند و جایی مختلف لبنان را نشانمان می دادند. ارتباط خیلی خوبی با پدرم داشتند. پدرم هم چیزی به ما نگفتند، که ایشان کی هستن و چه مسئولیتی دارد. بعد از اینکه عماد مغنیه شهید شد به ما گفتند که ایشان همان کسی بود که در لبنان مهمان بودیم. اتفاقا

*** همسر شهید: می گفتند کاری که حسن طهرانی مقدم می کند بودجه مملکت را به هدر می دهد. اصلا چه نیازی هست که کشور موشک داشته باشد. باید پولش جای دیگر صرف شود. در حالی که ایشان سعی می کردند با کمترین نیرو و با حداقل امکانات کار کنند اما باز برخی نمی توانستند موفقیت هایشان را ببینند.**



moghaavemat@kayhan.ir

پس زیاد می رفتند خدمت آقا ؟

همسر شهید: هر وقت که نیاز بود. کسی نبود که وقت آقا را بگیرد. مثبت نگر بود. جایگاه رهبری طوری سست که همه می روند منفی ها را می گویند و گله گذاری کنند، یا دنبال حل مشکلی هستن اما ایشان می گفتند من وقتی آقا را ملاقات می کنم که دستم پر باشد، باید ایشان را خوشحال کنم. چون ایشان مشکلات و سختی ها را می داند، هر آن است که من با دست پر خدمت ایشان برسم. یعنی اگر دست پر نبودند، نمی رفتند ملاقات. من ندیدم در این چند سال که حاج حسن گله ای از جایی داشته باشد و برود این گله را به رهبری کند. دختر شهید: خیلی هم می رفتند پشت سر ایشان به آقا می گفتند. ما بعد از شهداتشان متوجه شدیم. خیلی ها بودند که نمی توانستند این سرعت و پیشرفت را از ایشان ببینند و حتی ...

همسر شهید: حالا این حرف ها گفتن ندارد ...مناصفانه بعضی آدمها که می خواستند سریع به جایی برسند جلو راهش سنگ می انداختند.

مصاحبه اختصاصی کیهان با خانواده شهید حسن طهرانی مقدم

ناگفته های خواندنی از شخصیت پدر موشکی ایران

می خواست روی موشک هایش بنویسد ساخت شیعه !

یعنی چه حرفهایی می زدند؟

همسر شهید: می گفتند کاری که حسن طهرانی مقدم می کند بودجه مملکت را به هدر می دهد. اصلا چه نیازی هست که کشور موشک داشته باشد. باید پولش جای دیگر صرف شود. در حالی که ایشان سعی می کردند با کمترین نیرو و با حداقل امکانات کار کنند اما باز برخی نمی توانستند موفقیت هایشان را ببینند. اینکه گفتن ۶ ماه قبل از شهادت ایشان دلهره های عجیبی داشتم چون حرف هایی می شنیدم که احساسم این بود که عزت ایشان را می خواهند بپرند زیر سؤال. دیگران به ایشان می گفتند شما علم و تخصص ندارید و نمی توانید پیشرفت کنید اما اقا در مورد ایشان فرمودند دانشمند برجسته. در زمینه موشکی ایشان جهادی جلو رفته بودند. زمان برای دانشگاه نگذاشت که بشود پرفسور و وقتی ۵۰ سالش شود تازه برود تجربه کند. پله ها را با مدرک طی نکرد. ایشان فوق لیسانسش را در دانشگاه علم و صنعت بعد از جنگ ادامه دادند. وقتی رفتند دانشگاه بعد از یک ترم می گفتند این دانشگاه برای من خسته کننده و تکراری است. می گفت آن قدر عمر ما کوتاه است که ما باید نمره های بزرگ و عالی داشته باشیم تا یک جامعه شیعه بتواند پیشرفت کند. اگر ما خودمان را محدود به دانشگاه کنیم نمی شود پیشرفت کرد باید سرعتمان بیشتر باشد دانشگاه هم باید باشد.



*** دختر شهید: آن قدر اسطوره های دیگر را با انگشت به ما نشان می داد که ما غفلت کردیم از اینکه ببینیم صاحب این انگشت کیست و خودش را هم ببینیم.**

را راه بیندازم. دو هفته قبل از شهداتشان برف خیلی سنگینی آمد، ایشان تنها رفته بودند کوه وقتی آمدند از شدت سرما تمام صورتش قرمز شده بود. با حال خیلی خستهای برگشتند منزل. گفتم حاج حسن واقعا انصاف است تنهایی بروید کوه با وجود اینکه این همه محافظ دارید، می گفت نه مشکلی نیست. این ورزش من را نگه می دارد فکرم آنجا کار می کند. وقتی می رفت کوه حتما بعهدش یک پروژه سنگین راه می انداخت یعنی تمام این مسیر را در باره پروژه اش فکر می کرد. غیر از کوه نوردی، صخره نوردی، یخ نوردی، شنا و دوچرخه سواری هم می کردند. تو همین پادگان مدرسی که سناحس رخ داد روزی دو ساعت دور پادگان می دوید. اعتقاد داشت با جسم قوی باید برویم سراغ کارهای بزرگ. اگر مسافرت می رفتیم متناسب با آنجا امکانات ورزش را هم همراه می بردند. هر جا بود می رفت می دوید. اما به هیچ عنوان اهل این که دائم گوشی موبایل دستش باشد و کارها را چک کند نبود.

وقتی وارد خانه می شد کار خودش را پشت در می گذاشت و آمد. اگر خیلی کار فوری پیش می آمد تماس می گرفتند که باز هم تذکر می دادند. معمولا آقا یانی که خیلی پر کار هستند ۳ تا ۴ تلفن همراه دارند.



*** دختر شهید : ایشان به جوان ها می گفتند شما که کنار من کار می کنید با آن کسی که در هاروارد و آکسفورد کار می کند فرقی نمی کنید. اگر آنها می توانند ما هم می توانیم. ما یک چیزی داریم که آنها ندارند و آن هم تمسک بر اهل بیت(ع) است.**

کیست و خودش را هم ببینیم.
یک بعدی از شهید طهرانی مقدم که چندان توجهی به آن نشده توجه ایشان به ورزش بود. چطور با این همه مشغله کاری می توانست وقت برای ورزش بگذارد؟

همسر شهید: اتفاقا دانشجویان زیادی می پرسیدند از من که چطور ایشان با این همه فعالیت ها می داشتند که در کارش که وارد می شدند نگر اول بودند هم در کار خودشان موفق بودند هم در ورزش. آن هم نه اینکه محدود شود به یک باشگاه رفتن، بلکه؛ کوه می رفتند، آن هم به سخت ترین شکلش یعنی مشکل ترین قسمت کوه را انتخاب می کردند. دمانود، سیلان و تمام قلل و ارتفاعات را می رفتند. خارج از کشور هم برای اورست برنامه ریزی کرده بود. تمام دفاتر و برنامه ریزی هایش هست اما از لحاظ امنیتی اجازه نداشت. بعد از سال ۹۰ برنامه ریزی کرده بود که به قله اورست صعود کند. این طور نبود که دو ساعت دوچرخه ثابت یا بزنند دائما ورزش می کردند کاری می گفتند ورزش را کمتر کن. می گفت من با ورزش زندام، با ورزش نفس می کشم اگر جسم خودم را آماده نکنم نمی توانم فکرم

در کمترین ترین قسمت ها حس می کردم و دربرهه های مختلف می دانستم که اگر ایشان بودند نظرشان چه بود. ما ۲۸ سال فراز و نشیب های زندگی را با هم طی کردیم و برایم بزرگ می کرد. از شناخت کافی در مورد هم داشتیم به خصوص که ایشان توجه خیلی زیادی نسبت به خانواده داشتند. یعنی با صبوری همه صحبت ها را می شنیدند و به رفتارها توجه داشتند به من اعتماد داشتند و این اعتماد باعث به تکامل رسیدن من می شد. امسور زندگی را به من واگذار کرده بودند و این واگذار کردن بعد از شهادتش خیلی به ما کمک کرد. دیگر اینکه ما بعد از شهداتشان شخصیت ایشان را بهتر شناختیم. کسی با این جایگاه شغلی قطعاً باید اطرافیان اشخاص مهم و همسطح خودش باشند اما همکاران ایشان اغلب جوان های بسیجی دهه هشتمی بودند و این نشان دهنده این است که نسبت به جوان ها توجه ویژه ای داشت. همیشه می گفت هر کار بزرگی را اگر برای خدا باشد باید چراغ خاموش انجام داد و از در پشتی خارج شد



*** همسر شهید: تکیه گاهشان رهبر معظم انقلاب بود. من در ۲۸ سالی که با ایشان زندگی کردم هرگز ندیدم از هیچ فرد خاصی، گروه خاصی و حزب خاصی دفاع کنند. می گفتند همه لغزش دارند. بالاخره مال دنیا یقه افراد را می گیرد همه امتحان پس می دهند. شما مقام معظم رهبری را ببینید چه می گویند.**

اصلا منتظر نباشید کسی از شما تشکر کند. این صحبت هایی ست که ظاهرا کوچک است اما در کار خیلی ها می خواهند خودشان را نشان دهندو حتی کار دیگران را بگویند ما کردیم چه برسد به کاری که خودشان انجام می دهند.

کدام یک از ابعاد شخصیتی و توانندی های ایشان را

کاربردی می دانید برای جامعه؟

همسر شهید: حاج آقا می گفت آن قدر توانایی دارم که اگر مرا با هوایما ببرند وسط یک بیابان بدون هیچ وسیله ای رها کنند سال دیگر بیابند ببیند من چقدر تغییر ایجاد می کنم. آقا هم به این مسئله اشاره کردند. مدیریت جهادی ایشان فوق بودوقتی در موضوع موشکی ای کلا نظامی یک آدمی اینطوری تحول ایجاد می کند قطعاً در اقتصاد هم اگر یک آدمی قوی بیاید متحول می شود. یعنی اصلا این روش مدیریت را بیاده کند. چند نفر از دانشجویان آمده بودند می گفتند می خواهم تز دکترایمان را نحوه مدیریت ایشان قرار دهیم. با کسانی که زیر دستشان بودند رئیس و مرنوسی نبود دوست بود اما در عین حال قاطع بود شبانه روز پروژر کتورها در پادگان مدرس روشن بود و کار می کردند فقط آنجا هم کار نمی کردند جاهای دیگر هم بود. حالا شما ببینید در اقتصاد سیاست فرهنگ اگر امثال حاج حسن باشند و گروهها را با اخلاق تواضع و اخلاص جمع کنند چه اتفاقی در پیشرفت کشور می افتد. خودش هر روز می رفت روی مواد سوختی می ایستاد، نمی ترسید، وقتی همه می دیدند خودش می رود و کار می کند انرژی می گرفتند. خودش می رفت در دل خطر . اینکه حضرت آقا تاکید دارند بر روحیه جهادی، همین است. مردم هم چنین آدمهایی را دوست دارند و کمک می کنند اما تا همه بشنوند و کسی وسط نیاید پیشرفت نمی نخواهد بود. یکی گفته بود بهتر



نیست به جای اینکه کارهای موشکی بکنیم اقتصاد را درست کنیم. خوب یکی بود مثل حاج حسن تحول ایجاد کرد در توانایی موشکی. ره صد ساله را پنج- شش ساله طی کرد. این را یکی از امرای ستاد مشترک می گفت که ما به واسطه ایشان ره صد ساله را طی کردیم. حالا اگر کسانی در عرصه های دیگر این پشتکار و جانفشانی را داشته باشند قطعاً به نتیجه می رسیم.

دختر شهید: هرکس با پدرم بود رشد می کرد به خاطر اینکه

آن ویژگی های مثبتی که شاید خودش هم آن را زیاد نمی دید و باور نداشت پدرم به آن ها توجه می کرد و برایش بزرگ می کرد. از کارگری که کوچه مان را جارو می کرد تا دزبان جلوی در مجتمع. پدر من سردار بود و سربازها باید به او احترام می گذاشتند و رابطه تعریف شده ای داشتند اما همین سردار در اعیاد، توقف می کرد از ماشین پیاده می شد و با دزبان های جلوی در روبوسی و احوالپرسی می کرد. از ابتدای جنگ دوستشان خیلی زیادی بودند و کار می کردند اماشما به نحوه شهادتش توجه کنید، با چند بسیجی که مرتبه و منصب نظامی نداشتند با این ها شهید می شود.

همسر شهید: موقعی که اوایل دهه هشتاد در ذهنش طرح رسیدن به خودکافی در موشک نقش بسته است این ها به دنیا آمده اند بعد به اون کابیی که میرسد این بچه ها می آیند در کنارش همه هم بچه های ملارد و اطراف تهران بودند. بعد از شهادت حاج حسن خانواده های شهدای همراه ایشان را جمع کردیم و ماهیانه جلسه داریم و از ارتباط بسیار خوبی برخوردار شد.

در پایان اگر حرفی هست ...

همسر شهید: من از همسر رهبر معظم انقلاب پرسیدم روز شهادت حاج حسن چه اتفاقی افتاد؟ ایشان گفتند آقا آمده بودند منزل برای صرف ناهار که صدای انفجار بلند شد ما از سر سفره بلند شدیم بیرون را نگاه کردیم آقا کمی استراحت کردند وبعد

از شهادت سرکارشان. شب که برگشتند خیلی ناراحت بودند من گفتم چه اتفاقی افتاده ایشان فرمودند که یکی از بهترین عزیزانم را از دست دادم.